

درباره قدیمی‌ترین روایت سیاحان غربی از عزاداری برای امام حسین^(ع) در مشهد قدیم

محرم در حکایت «کانولی»



نقاشی پرده خوانی واقعه روز عاشورا به قلم حسین فخاری - سال ۱۳۲۲



نمایی از برگزاری مراسم تعزیه در تکیه دولت تهران در دوره قاجار



قدیمی‌ترین تصویر از ظُهر عاشورا در حرم مطهر رضوی / دوره قاجار / عکاس: عبدا... قاجار

«آرتور کانولی» کیست؟

ستوان آرتورکانولی (۲ ژوئیه ۱۸۰۷ میلادی - برابر با ۱۰ تیر ۱۸۸۶ خورشیدی) در لندن متولد شد. او که اصلیتی ایرلندی داشت در شانزده سالگی در حالی عازم هند شد که پسرعمویش، سرویلیام مکنات، دبیر بخش سیاسی و مخفی کمپانی هند شرقی بود. کانولی جوان پس از مدتی سکونت در کلکته و تحت تأثیر سخنان پدر روحانی انگلیسی شهر تلاش کرد چهره‌ای مهربان تر از مسیحیت به مسلمانان هند ارائه دهد.

او مدتی بعد به عنوان یک افسر اطلاعاتی و کاوشگر بریتانیایی وابسته به هنگ ششم سواره نظام بنگال، راهی ماموریت شناسایی در آسیای مرکزی شد. او در اواخر سال ۱۸۲۹میلادی، مسکو را به مقصد قفقاز و آسیای مرکزی ترک کرد و در سپتامبر ۱۸۳۰میلادی به هرات و در ژانویه ۱۸۳۱ به هند رسید.

کانولی در جریان این سفر مدتی را در مشهد گذراند. هم زمانی این حضور با سکونت عباس میرزا نایب‌السلطنه در مشهد از یک سو و آغاز ماه محرم از دیگر سو عاملی شد تا او نه تنها بتواند گزارش کاملی از آیین‌های مردم مشهد در ماه محرم تهیه کند، بلکه امکان حضورش در حرم مطهر رضوی هم فراهم شود و آرتور آیین برگزارشده در نخستین شب این ماه در صحن عتیق (انقلاب) حرم را که آن زمان تنها صحن این مجموعه بود، هم روایت کند.

کانولی سال ۱۸۳۴، شرح سفر خود به نام «سفر به شمال هند از طریق روسیه، ایران و افغانستان» را در لندن منتشر کرد. او همچنین سال ۱۸۴۱، در حالی که با نام مستعار «خان علی» به آسیای میانه سفر کرده بود، تلاش برای مقابله با نفوذ روبه رشد روسیه در آسیای مرکزی را آغاز کرد.

کانولی در این حرکت که از آن به نام «بازی بزرگ» یاد می‌کند، سعی داشت تا خان‌های مختلف منطقه را نسبت به کنار گذاشتن اختلافاتشان با یکدیگر و اتحاد علیه روسیه تزاری متقاعد کند اما در نوامبر ۱۸۴۱، در تلاش برای آزادکردن سرهنگ دوم چارلز استودارت، افسر بریتانیایی اسیر در بخارا، دستگیر شد و به دستور نصرا... خان، امیر بخارا، به اتهام جاسوسی برای امپراتوری بریتانیا در ۱۷ ژوئن ۱۸۴۲ (۲۷ خرداد ۱۳۲۱ خورشیدی) در میدان جلوی قلعه ارگ در بخارا گردن زده شد تا بازی بزرگش ناتمام بماند.

شب اول محرم

آرتور کانولی در نخستین روز محرم سال ۱۲۴۶ قمری (اول تیر ۱۲۰۹ خورشیدی) وارد مشهد و سپس صحن عتیق (انقلاب) می‌شود و در توصیف آیین شبیه خوانی این شب می‌نویسد: «در نمایش آن شب، صحنه‌هایی از سفر تأسف برانگیز حسین^(ع) و خانواده‌اش نشان داده شد که با کشته شدن آنان به پایان رسید؛ نمایشی توسط مردان و کودکان، آن‌گونه که باید می‌بود، به اجرا درآمد. هنرپیشگان روی سکوی بلندی پوشیده از پارچه‌های سیاه، دیالوگ هایشان را به نوبت از روی تکه کاغذ هایشان می‌خواندند. صحنه نمایش مقابل دروازه طلایی بود و در زیر آن، پشت پنجره‌های هلالی شکل کوچکی، شخص شاهزاده و چند تن از نورچشمی‌ها و شخصیت‌ها نشسته بودند. جمعیت به هم فشرده نیم‌دایره‌ای اطراف سکو به وجود آورده بودند. مردان، جدا از خانم‌های کاملاً پنهان زیر چادر در سمت چپ قرار داشتند و مأموران حرم، از فرود آوردن چماق به سر و کله مردان وزنانی که به صفوف جلو فشار می‌آوردند، کوتاهی نمی‌کردند. برای این نمایش، مردان به سبب داشتن قدرت بیان، انتخاب شده و نقش‌ها توسط باهوش‌ترین روحانیون نوشته شده بود. پس تعجبی نداشت که جمعیتی بی‌نهایت مشتاق، مانند ایرانیان به سهولت مجذوب احساسات انتقالی هنرپیشگان در شرح دلآوری‌ها و مهربانی‌ها و عملیات شکوهمندانه و رنج‌های شهدای اسلام قرار گیرند.

جمعیت، پیشاپیش برای اندوه و تأثر آماده شده بودند و مردان در جریان فرازهای تأثر برانگیز، به سینه‌های

گروه تاریخ و هویت| در گذشته اغلب سیاحان به دلایلی غیر از ثبت وقایع تاریخی اقدام به نوشتن سفرنامه می‌کرده‌اند. یعنی نوشتن سفرنامه برای حفظ تاریخ نبوده است؛ بیش‌تر آن‌ها مارنامه‌هایی بوده‌اند که با هدف‌های استعمارگرایانه نگارش می‌شده‌اند.

با این همه، سفرنامه‌ها همچنان یکی از منابع مهم تاریخی محسوب می‌شوند؛ سفرنامه‌هایی که توصیف شهر مشهد در اغلب آن‌ها خیلی پررنگ نیست و این کم‌رنگی هم دلیل دارد؛ نخست اینکه سیاحانی که در قرون گذشته به ایران سفر کرده‌اند اغلب از دروازه‌های ورودی ایران در شمال غربی، غرب، جنوب غربی و جنوب وارد کشور شده‌اند و مشهد به عنوان مهم‌ترین شهر شرقی ایران، به خاطر طولانی بودن مسیر، کمتر مورد بازدید آنان قرار گرفته است.

همچنین وجود شهر شیعه‌نشین قم در مجاورت پایتخت هم در این نبود توجه سفرنامه‌نویسان به حضور در مشهد، نقش داشته است. زیرا آن‌ها تصور می‌کرده‌اند که دلایل دینی با سفر به قم رفع خواهد شد و نیاز به زیارت مشهد نیست.

علاوه بر این‌ها موانع فقهی و اخلاقی زیارت امام رضا^(ع) برای غیرمسلمانان از دوره صفویه به بعد هم در نبود اقبال آنان برای سفر به مشهد نقش داشته است. چون زیارت حرم رضوی از دوره صفوی تا پایان دوره قاجار (به جز دوران اقامت عباس میرزا نایب‌السلطنه در مشهد که چند نفر از افسران انگلیسی شاغل در قشون و تعدادی از اروپاییان مسافر اجازه ورود به حرم رضوی را پیدا کردند) همواره ممنوع بوده است. همه این دلایل سبب می‌شود مشهد تا دوره قاجار در سفرنامه سیاحان دیده و نوشته نشود.

با وجود همه این موانع برخی از سیاحان، خاصه در دوران قاجار، رنج سفر به خراسان را به جان می‌خرند و به مشهد می‌آیند و تعدادی از آنان نیز سفرنامه‌هایی از خود به یادگار می‌گذارند. این سفرنامه‌ها با اینکه اغلب به شرح مناسبات سیاسی و نظامی موجود در شهر و همچنین معرفی چهره‌های سیاسی پرداخته، توصیف آیین‌های برگزارشده در ماه محرم هم در آن‌ها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

جالب است بدانید تا چند سال پیش تنها روایت

شناخته شده از رسوم ماه محرم در مشهد، نوشتار «سرهنگ سرچارلز ادوارد بیت»، سرکنسول بریتانیا در مشهد (حد فاصل آذر ۱۲۷۹ تا آبان ۱۲۸۳ خورشیدی)، بود.

او در کتاب معروف خود، یعنی «سفرنامه خراسان و سیستان» به شرح خاطرات سفر خود در مرز ایران و روسیه پرداخته و در بخشی از آن، آنچه را در محرم نخستین سال حضور خود در مشهد دیده شرح داده است ولی در این بین، در برخی سفرنامه‌ها از جمله سفرنامه‌های «فریزر» و «خانیکوف» به نوشته‌های فردی به نام «آرتور کانولی» اشاره شده که درباره آیین‌های محرمی مشهد بوده اما در دسترس نبودن این سفرنامه، مانع از آگاهی از متن آن شده بود.

این مشکل چندی پیش با انتشار ترجمه این سفرنامه حل شد و به این ترتیب قدیمی‌ترین روایت اروپایی شناخته شده از آیین‌های محرمی مردم مشهد، در دسترس عموم قرار گرفت. در سطرهای بعدی، پس از آشنایی با این شخصیت نظامی بریتانیایی، روایت او از محرم در مشهد را مرور می‌کنیم.



نخل عزاداری محرم در دوره قاجار



تصویر یک هیئت قدیمی در خراسان

می‌رود و پس از پذیرایی شدن با چای و میوه به تماشای آنچه نمایش ترازوی مؤمنانه می‌خواند، می‌پردازد. گویا در خانه میرزاموسی هم مجلس تعزیه‌خوانی برپا بوده است. او در توصیف آنچه دیده است، می‌نویسد: «در حیاط خانه میرزاموسی یک سکوی سیاه پوش شده، تعبیه شده بود و عده زیادی از مردان و زنان گرد آمده بودند و یک سقا در حالی که از میان آنان می‌گذشت و نوشیدنی تقدیمشان می‌کرد، از آنان می‌خواست حق شناس لب تشنه شهید معصوم باشند. نمایش با آواز غیر حرفه‌ای پسران و پیرمردان و ناهاهنگ‌تر از حد تصور آغاز شد؛ بعد پسران روی پله‌های زیرین یک کرسی خطابه رفتند تا اشعاری نوشته شده برای چنین موقعیتی را بخوانند. سپس مردانی جانشین آنان شدند و روی کرسی (صحنه) قرار گرفتند. بهترین خواننده آنان می‌توانست در طول دهه محرم با صحبت کردن در سه چهار محل در روز، دو بیست تومان به دست آورد که در ایران مبلغ زیادی است ولی به آسانی به دست نمی‌آید، چون باید تلاش زیادی از خود نشان دهنند و همین امر سبب می‌شود، خیلی زود صدایشان را از دست بدهند. ظاهراً آن کسی که من آن روز دیدم ریه‌هایش آسیب دیده بود، صدای گرفته‌ای داشت و نمی‌توانست نقش خود را خوب ایفا کند. لذا جای خود را به نوحه‌خوان دیگری داد. نوحه‌خوان دوم هم سعی داشت مردم را تحت تأثیر کلمات خود

قرار دهد. او می‌گفت چشمانی که برای حسین^(ع) گریه نکنند، کور خواهند شد. اشک‌هایی که برای شهید ریخته می‌شوند، برکت دارند و باعث می‌شوند در روز قیامت چهره مؤمن بدرخشد. به حاضران اطمینان داد اشک‌هایی که این‌گونه سرازیر شده‌اند، مروراید‌های درشتی هستند که جبرئیل به عنوان برگه عبور به بهشت در دستانشان خواهد گذاشت. اما به نظر فقط یک مداح عرب و ظاهری جیره‌موجاب، برجسته‌ترین این جمع بود که از میان جمعیت عبور کرد. از پله‌ها بالا رفت و بلافاصله با صدایی بلند و قوی، اشعاری هشت سیلابی را به گوش همه رساند و همه هم‌صدا با همان ضرب‌آهنگ و با سینه‌زدن همراهی‌اش کردند. ظاهر و حرکات این واعظ بی‌نهایت تأثیرگذار و آوازش واقعا آهنگین بود. بعد نوبت به نمایش ترازوی قتل علی اکبر^(ع)، پسر ارشد امام حسین^(ع)، رسید که در پرده آخر و پس از مدتی اشعار غم‌انگیز خواندن طبق شیوه پذیرفته شده برای این قهرمان، در میانه میدان جان داد.

برنامه روز تا حد ممکن غم‌انگیز بود و کسانی که نمی‌توانستند از ته دل گریه کنند، با دست به سینه هایشان می‌کوبیدند و نگاه غم‌زده‌ای به خود گرفته بودند. من پیرمردی با ریش نارنجی‌رنگ را دیدم که گویا چشمه اشک هایش خشک شده بود و نمی‌توانست حتی یک قطره دیگر اشک بریزد. پس از پایان نمایش یک سقای تنومند که زیر سنگینی یک مشک پرآب ساخته شده از پوست گاو خم شده بود، وارد شد ولی به این قدرت نمایشی اکتفا نکرد، سه چچه را روی دوش گرفت و چند لحظه با همین وزنه‌های اضافی ماند. بعد جمعی از افراد محلی آمدند، در حالی که قطعات چوبی را به هم می‌زدند؛ سپس مدتی هم با بنگوش‌ها (مردانی که یک طایفه شیعی مذهب مقیم جنوب غربی کابل) سرگرم شدیم که خود را با زنجیر می‌زدند [= زنجیرزنی می‌کردند].»

قصه شام غریبان در سفرنامه «کانولی»

کانولی در بخش بعدی کتابش صحنه دیگری را که ظاهراً مراسم شب شام غریبان است، روایت می‌کند: «دو شب بعد، شاهد نمایش جالب‌تری از این ترازوی بودم که درون یک خیمه، در خیابان اصلی اجرا می‌شد. در این نمایش یک ایلیچی (سفیر) فرنگی که مأموریت داشته است بر ضد بی‌احترامی به سر شهدای کربلا به خلیفه اعتراض کند، به دستور یزید شهید می‌شود. هنرپیشه‌ای که نقش سفیر را بازی می‌کرد، عرق چینی مخملی، روی موهای بلند حلقه حلقه‌اش - که روی پشت و دو طرف صورتش ریخته بود - گذاشته، یک دستمال الوان دور گردن و یک دستمال دیگر دور دستش پیچیده و بقیه لباسش ایرانی بود. این ایلیچی با سروصدای گوش‌خراش و ناهاهنگ شیپورها وارد شد، تعداد زیادی ظرف نقره به خلیفه پیشکش کرد و کلمات نامفهومی زیر لب گفت که یعنی دارد خارجی حرف می‌زند. بعد روی یک کرسی، پایین تخت خلافت نشست. یکی از پسران حسین^(ع) به نام علی^(ع) - که معمولاً او را زین‌العابدین^(ع) می‌نامند - خطابه میپوچید ایراد کرد که من متوجه نشدم ولی ظاهراً ایلیچی فرنگی راحت‌تأثیر قرار داد. بعد سر امام^(ع) شهید را روی نیزه آوردند و زیر پای تخت، گذاشتند. ایلیچی که از این صحنه بسیار متأثر شده بود، به سمت تخت سلطنت دوید، سر بریده را برداشت و با حالتی منقلب و اندوهگین، آن را بوسید و خاک‌های روی آن را روی صورت خود تکاند. بعد به خلیفه برای گناهی که مرتکب شده بود (یعنی دادن دستور قتل یکی از نوادگان پیامبر خدا^(ص)) دشنام داد. یزید، خشمگین از این جسارت، سخنان او را قطع کرد و بی‌درنگ دستور اعدامش را داد. مأموران او را کشان‌کشان برای اعدام بردند ولی در حال بیرون شدن، سرش را برگرداند و با گفتن لا اله الا... مسلمان شد. پس از او همه حاضران این جمله رسمی را تکرار کردند. دست‌ها را به سمت آسمان بالا بردند و با شور و هیجان بسیاری فریاد زدند: «ا...!...!...!...»